

گفتگوی جهان امروز با امیر حسن پور

در رابطه با حمله نظامی آمریکا به عراق. اوضاع آتی و مسئله کرد در منطقه

دکتر امیرحسن پور، یکی از مبارزان قدیمی رادیکال و چپ و یکی از چهره‌های مستقل، فعال و صاحب نظر در مسئله کرد، استاد دیپارتمان تمدن‌های خاور نزدیک و خاورمیانه در دانشگاه تورنتو، کانادا است. ایشان در زمینه‌های ناسیونالیسم در خاورمیانه، جنبش‌های اجتماعی خاورمیانه، رسانه‌های جمعی خاورمیانه، و ترکیه و ایران در قرن بیستم تدریس می‌کند. از جمله آثار تحقیقی ایشان کتاب «ناسیونالیسم و زبان در کردستان، ۱۹۸۵-۱۹۱۸» و (Nationalism and Language in Kurdistan) 1985-1918 است که در سال ۱۹۹۲ در آمریکا منتشر شده است. همچنین مقالات متعددی در رابطه با مسائل سیاسی و زبانی و فرهنگی کردستان در نشریات آکادمیک و مطبوعات کردی و در دایره‌المعارف تلویزیون (چاپ آمریکا، ۱۹۹۷)، دایره‌المعارف آسیای مدرن (آمریکا، ۲۰۰۲)، (دایره‌المعارف ایرانی‌ها، و فرهنگ جدید موسیقی و موسیقیدانان گروف (Grove) منتشر کرده است.

جهان امروز: اهداف واقعی حمله آمریکا به عراق از دیدگاه شما کدامند و امکان دستیابی به این

هدفها را از طریق این جنگ چگونه می بینید؟

امیر حسن پور: آمریکا امروز بزرگترین قدرت اقتصادی دنیا است. اقتصاد آن، اقتصاد سرمایه‌داری تجاری یا سرمایه‌داری رقابت آزاد قرن ۱۷ و ۱۸ نیست، بلکه اقتصاد عصر انحصارات بزرگ (شرکت‌های ملی و فراملی) است که عرصه عملشان به دورن مرزهای محلی محدود نمی‌شود، بلکه منطقه‌ای، قاره‌ای و جهانی است. اگر سرمایه مالی در دورن مرزهای یک کشور محدود شود، می‌پوسد و از بین می‌رود. به این ترتیب سرمایه هم ملی است، هم فراملی. سرمایه آمریکایی با سرمایه ژاپنی و فرانسوی فرق دارد. بهم وابسته هستند، اما در تضاد هم هستند. علاوه براین، از قدیم گفته‌اند دینامیسم این اقتصاد «گسترش پیدا کن یا نابود شو» است و یا «ماهی بزرگ ماهی کوچک را می‌خورد». نظام امروز، سرمایه‌داری عصر انحصارات یعنی امپریالیسم است که در نیمه دوم قرن نوزده شکل گرفت و ، علیرغم تحولات عظیم تکنولوژیک و دگرگونی‌های چشمگیر در مدیریت و سازماندهی تولید، خصوصیات آن تغییر نکرده است.

اقتصاد آمریکا در خلا بسر نمی‌برد. در دنیا قدرت‌های سرمایه‌داری دیگری وجود دارند که در رقابت با هم هستند و عرصه را بر یکدیگر تنگ می‌کنند و علیرغم صدها پیمان و میثاق و قرارداد بین‌المللی و ایجاد بلوک‌های اقتصادی از قبیل «پیمان تجارت آزاد آمریکای شمالی» (NAFTA) مدام درگیر «جنگ‌های تجاری» هستند. و دولت‌های امپریالیستی در هر عرصه

تولید از فولاد گرفته تا شیلات و گندم و نرم افزار، گلوی همدیگر را پاره می کنند. تصادفی نیست که جنگ جهانی اول و دوم در اروپای سرمایه داری راه افتاد. هدف اصلی این دو جنگ، تقسیم مجدد مستعمرات، بازارها و حوزه نفوذ بود.

امروز سرمایه داری آمریکا در رقابت با اتحادیه اروپا، ژاپن، چین و حتی اقتصاد نابسامان روسیه است. اقتصاد سرمایه داری علیرغم قدرت تولیدی عظیمش آنچنان شکننده است که هر وقت یلتسین، نوچه سابق کاخ سفید، بیش از اندازه ودکا مینوشید بازار بورس جهانی دچار تلاطم می شد و امروز هربار بوش سرفه می کند، به نوسان می افتد. کنترل این بازار شکننده و مقابله با حریفان کار آسانی نیست و اگر در قرن ۲۰ در حدود ۷۵ - ۷۰ میلیون انسان را بخاک و خون کشیدند در قرن جدید به توحش بیشتری متوسل می شوند.

این زمینه تاریخی قدرقدرتی و جنگ افروزی کنونی، امپریالیسم آمریکا است. علاوه بر این ها، سیاست دارو دسته بوش نیز عامل مهمی در این جنگ افروزی است. پروژه های «مبارزه با تروریسم»، «خلع سلاح صدام»، یا «تغییر رژیم» (عراق، ایران، کره شمالی و سوریه) بخشی از سیاست تامین سلطه بلامنازع آمریکا در دنیایی است که امنیت و ثبات، دو شرط مهم تولید و بازتولید سرمایه، دیگر از دست رفته است. در حالیکه کنترل نفت عراق غنیمت بزرگی برای کاخ سفید است، جنگ عمدتاً بخاطر دستیابی به نفت نیست. آمریکا قسمت عمده نفت خود را از عراق تامین نمی کند. اما درآمد نفت عراق باید برای مدت دو سه دهه صرف مخارج و غرامت های جنگ بشود. آمریکا با دستیابی به نفت عراق می تواند حساب رقبای اروپایی بویژه فرانسه و روسیه را برسد و آسیای شرقی، حاشیه اقیانوس آرام و کلیه کشورهای اوپک را کنترل بکند. هدف اصلی بوش اینست که با متلاشی کردن «محورشرارت» عراق / ایران / کره شمالی (و سوریه و لیبی)، «محورشرارت» نوینی متشکل از اسرائیل، مصر، ترکیه، اردن، عربستان سعودی، عراق، ایران، افغانستان، پاکستان، امارات و عمان بوجود آورد و اینهم بخشی از برنامه تامین هژمونی آمریکا در سراسر دنیای آشفته و بحران زده امروز است.

جهان امروز: با توجه به شکافی که بین کشورهای بزرگ عضو شورای امنیت بر سر حمله به عراق بوجود آمده، از نظر شما کشمکش های آتی مابین این دولت ها چه نقشی در سرنوشت سیاسی خاورمیانه خواهد داشت؟

امیر حسن پور: شکاف بین قدرت های امپریالیستی زمینه قبلی داشت اما با ظهور دکترین بوش و راه انداختن جنگ در افغانستان و بویژه برنامه ریزی جنگ عراق در تابستان گذشته وسیع تر شد.

به نظر من تا وقتی که دکترین بوش اجرا بشود و در صورتی که عراق تحت کنترل آمریکا دربیاید شکاف قدرت‌های غربی شدیدتر خواهد شد. به این ترتیب دو قطبی شدن و حتی چند قطبی شدن دنیای سرمایه‌داری شدت پیدا می‌کند. با وجود اینکه بیشتر رژیم‌های منطقه هم اکنون وابسته به آمریکا هستند، احتمال صف‌بندی‌های جدید هست مثلاً وابستگی سوریه، لیبی، الجزایر به سایر قدرت‌ها از قبیل فرانسه.

جهان امروز: احزاب سیاسی حاکم در کردستان عراق در این جریان در صف آمریکا قرار دارند.

این وضعیت چه تأییراتی بر سیر مبارزه مردم کردستان عراق برای رفع ستم ملی می‌گذارد؟

امیر حسن پور: دو حزب حاکم در کردستان عراق، خلق کرد و خاک کردستان را به پایگاه جنگ امپریالیستی تبدیل کرده‌اند، به امید اینکه موقعیت خود را حفظ کنند. اما آنها خوب می‌دانند که بعد از «تغییر رژیم» در حکومت آمریکایی عراق جایی برای همین دولت دفاکتویی که دارند، نیست.

از تابستان گذشته شایعاتی براه افتاد که گویا دولت آمریکا درصدد تاسیس کردستان مستقل است. تردیدی نیست که اسرائیل تمایل زیادی به تجزیه عراق دارد، اما اگر هم دارو دسته بوش بخواهند یا بتوانند چنین برنامه‌ای را به اجرا درآوردند، ملت کرد با رفع ستم ملی دچار ستم امپریالیستی می‌شود، یعنی باید به هم‌پیمان اسرائیل و آمریکا تبدیل شود. این برنامه رهایی ملی نیست، بلکه تعویض حاکم مستبد و مرتجع بعثی با حاکم آمریکایی است.

استدلال می‌شود که کردها و عراقی‌ها، خودشان توانایی سرنگونی رژیم کنونی عراق را ندارند و اگر آمریکا این کار را بکند، حتی اگر دیکتاتوری دیگری بر سر کار بیاید باز هم به نفع کردها خواهد بود. حداقلش این است که کردها دیگر دچار انفال و بمباران شیمیایی نخواهند شد. همچنین استدلال می‌شود که کردها قدرت مقابله با آمریکا را ندارند، آنها چه چاره‌ای جز پیوستن به آمریکا یا تایید برنامه‌های آمریکا دارند؟ در پاسخ به چنین استدلال‌هایی باید بگوییم:

یکی از دلایلی که مردم عراق، – کرد و غیر کرد – توانایی سرنگونی رژیم عراق را نداشته‌اند، پشتیبانی قدرت‌های امپریالیستی از این رژیم بود. شوروی/روسیه، فرانسه، آمریکا، انگلیس، آلمان و حتی ایتالیا هرکدام با هم یا علیه همدیگر و در زمانهای مختلف از این رژیم حمایت کرده‌اند. با آن قراردادهای هنگفت اقتصادی، نظامی بسته‌اند و آنرا تا دندان به تکنولوژی انواع سلاح‌های کشتار جمعی مجهز کردند. اما علت اصلی ناتوانی را در سیاست‌های خود اپوزیسیون نامصمم و نامتحد عراق بایستی جستجو کرد.

باید در نظر داشت که اتحادیه میهنی در بدترین و نامساعدترین شرایط – بعد از سقوط ناگهانی جنبش مسلحانه ۷۵-۱۹۶۱ و متلاشی شدن آن – بخاطر جرات سیاسی و ابتکار عده‌ای از رهبران مبارزه را از سر گرفت.

امروز دو حزب حاکم – اتحادیه میهنی کردستان و پارت دمکرات کردستان – با قرار دادن کردستان در جبهه امپریالیسم آمریکا، خلق کرد را با مقابله با جنبش جهانی ضد جنگ، کشیده‌اند. این جنبش، عظیم‌ترین حرکت ضد جنگ تاریخ است، با شرکت میلیونها نفر که به مقابله با خشونت امپریالیسم آمریکا و حتی نظام سرمایه‌داری برخاسته‌اند. کردها یکی از ستمدیده‌ترین ملت‌های دنیا، امروز به متحد آمریکا تبدیل شده و در جبهه مخالف این جنبش جهانی قرار گرفته‌اند. براستی چه نامی بر این سیاست می‌توان نهاد؟

کردستان عراق می‌توانست با جنگ مخالفت کند و خواست حق تعیین سرنوشت و مبارزه برای سرنوشتی رژیم بعث را مطرح کند. مخالفت با جنگ، کردستان را به کانون امید جنبش چندین میلیونی ضد جنگ و ضد امپریالیسم تبدیل می‌کرد، کردستان با هزاران «سپرانسانی» مورد حمایت قرار می‌گرفت هم توسط میلیونها مردم غرب و هم صدها میلیون توده عرب در شمال آفریقا و غرب آسیا و امپریالیسم آمریکا جرات نمی‌کرد با خلقی پیاخته مقابله کند. هر نوع حمله آمریکا به کردستان تضاد این قدرت امپریالیستی را با رقبای امپریالیستش شدیدتر می‌کرد. کردستان می‌توانست – در این شرایط – به پایگاه مبارزه برای آزادی و استقلال در خاورمیانه تبدیل شود. اما کردستان عراق در شرایطی به پایگاه آمریکا تبدیل شد که این قدرت امپریالیستی در نهایت انزوا و استیصال جنگ را برنامه‌ریزی و شروع کرد. دارودسته جنگ افروز و قلدر و منزوی بوش با پیوستن کردستان به این جنگ ادعای مشروعیت و حقانیت می‌کنند.

جهان امروز: در کشوری مانند ایران که مردم آن سالها است شعارهای ضدآمریکایی را از زبان یک رژیم مرتجع و ضد آزادی می‌شنوند، چگونه میتوان صف یک مبارزه رادیکال و واقعی بر علیه سلطه طلبی آمریکا را از جمهوری اسلامی تفکیک کرد؟

امیرحسن پور: به نظر من آمریکا برنامه «تغییر رژیم» را در ایران اجرا می‌کند (اگر بتواند) و رژیم دیکتاتوری وابسته به خود را سرکار خواهد آورد. ناسیونالیست‌های ایرانی، که هرگز جرات و توانایی برقراری رژیم بورژوا دموکراتیک و مستقل را نداشته‌اند، دهنشان پر آب شده و برای نوکری ارباب خود و دستیارش – ارباب کهنسال انگلیس – صف کشیده‌اند.

مردم بستوه آمده ایران به اندازه‌ای از رژیم اسلامی و دین اسلام متفرند که برای سقوط آن

بی‌تاب شده‌اند. یک برنامه انقلابی – چه دموکراتیسم انقلابی باشد و چه کمونیستی – وظیفه خطیری دارد، آنهم مطرح کردن امپریالیسم و بویژه امپریالیسم آمریکا بعنوان بزرگترین مانع تاریخی دموکراسی در سراسر دنیا، چیزی که منتقدین رادیکال آمریکایی چون ادوارد هرمن یا چامسکی سالها است تاکید می‌کنند. باید همزیگری و همسویی مجاهدین افغانی و آمریکا و انگلیس را در افغانستان بیاد همه آورد. باید تلاش آمریکا و انگلیس را برای روی کار آمدن خمینی و اسلام سیاسی در ایران – در مقابله با جنبش کمونیستی و حتی در مقابله با ناسیونالیست‌های جبهه ملی – روشن کرد. باید برنامه سرنگونی رژیم را در مقابله با «تغییر رژیم» یعنی بزک رژیم قرار داد. باید استقلال را در مقابل سلطه امپریالیسم مطرح کرد. اکثریت ایرانیان برنامه حداقل سرنگونی رژیم و ایجاد جمهوری دموکراتیک نوین را بر اساس جدایی کامل دین و دولت قبول خواهند کرد. این مبارزه‌ای است در سه عرصه – علیه امپریالیسم، علیه رژیم اسلامی و علیه ناسیونالیسم، فرمیسم، اسلام‌گرایی، سلطنت طلبی و مردسالاری اسلامی و مدرن.